



تحلیل و نقد شبهه وجود اصطلاحات فلسفی - حکمی در نهج البلاغه

علی حاجی‌خانی^{۱*} و سعید جلیلیان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۸

چکیده

نهج البلاغه مجموعه‌ای است از سخنان گهربار امیرالمؤمنین علی(ع) که توسط مرحوم شریف رضی در سال ۴۰۰ هجری گردآوری و تدوین شد و از بدو پیدایش تاکنون به دلیل مضامین ذی‌قیمت و مفاهیم گران‌سنگ خود، توجه بسیاری از دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان را به خود جلب کرده و ستایش آنان را برانگیخته است؛ اما در این میان عده‌ای از مؤلفان تراجم و محققان سنی مذهب در اصالت انتساب بخش‌هایی از این کتاب به امام علی(ع) تشکیکاتی را مطرح نموده‌اند که از جمله آن‌ها شبهه وجود مضامین و اصطلاحات فلسفی - حکمی نظیر الأینه، کیفیه و الأزلیه در این میراث علوی است. مقاله حاضر در صدد است با بررسی جامع این شبهه، آن را با ادله مختلف عقلی، نقلی و تاریخی و با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی به بوته نقد کشیده و بی‌پایه بودن آن را اثبات نماید. در این راستا، با توجه به اینکه شبهه مطرح‌شده مبتنی بر سه فرض ادعای اضافه کردن این اصطلاحات توسط سید رضی، متداول نبودن این اصطلاحات در زمان امام علی(ع) و تشکیک در زمان ورود این اصطلاحات به جامعه اسلامی است، جستار حاضر مسائلی از قبیل: تفاوت روش استدلال امام(ع) با فلاسفه متقدم و معاصر شریف رضی، وجود پاره‌ای از مسائل علمی و فلسفی که با زمان سید رضی مطابقت نمی‌کند، نقش امام علی(ع) در پایه‌گذاری فلسفه اسلامی و اصطلاحات آن، رواج مباحث عقلی - فلسفی در عراق قبل از اسلام و وجود این اصطلاحات قبل از امام(ع) را مورد بررسی و تحلیل قرار داده و در نهایت به این نتیجه دست‌یافته است که وجود اصطلاحات و مباحث فلسفی - حکمی در نهج البلاغه هرگز نافی انتساب این کتاب ارزشمند به امیرالمؤمنین(ع) نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها: امام علی(ع)، اصطلاحات فلسفی - حکمی، شبهه، نهج البلاغه.

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته‌ی علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

نهج‌البلاغه از جمله کتب ارزشمندی است که سرشار از مضامین الهی و انسانی است و همواره پژوهشگران را به شگفتی واداشته و آن‌ها را با این پرسش روبه‌رو نموده که آیا این کتاب می‌تواند اثر بشر باشد؟ در مقابل برخی از محققان در انتساب این اثر گران‌بها به امام علی علیه‌السلام شک و در این مورد شبهه‌اتی را مطرح نموده‌اند. این شبهات در چهار قالب قابل‌تقسیم است؛ شبهات شکلی (لفظی) از جمله وجود سجع و زیبایی‌های لفظی در نهج‌البلاغه که در عصر امام علی(ع) وجود نداشته و یا شناخته نبوده است، دقت در وصف و غرابت تصویر که در آثار صدر اسلام وجود نداشته مانند وصف خفاش، طاووس و غیره، وجود الفاظ فلسفی و حکمت‌آمیز منطقی در نهج‌البلاغه که با عصر امام هم‌خوانی ندارد، شبهات اسنادی نظیر عدم ذکر مصادر و اسانید در نهج‌البلاغه، نبود مطالبی از نهج‌البلاغه در کتاب‌های ادبی و تاریخی قبل از سید رضی، مشترکات نقلی میان نهج‌البلاغه و دیگران؛ شبهات مذهبی از جمله تعریض به صحابه و وجود مظاهر تشیع و تعصب شیعی، ذکر وصی و وصایت؛ شبهات معنوی (مضمون) نظیر ادعای آگاهی بر غیب، افکار بلند و ظهور روح صوفی‌گری فلسفی که در عصر امام نبوده است و تشویق بر یاد مرگ و زهد (حاجی‌خانی، ۱۴۳۳: ۱۶۳-۱۴۸).

۱-۱. بیان مسئله

همچنان که گذشت، وجود الفاظ و اصطلاحات حکمت‌آمیز فلسفی در نهج‌البلاغه از جمله شبهات مطرح شده پیرامون این کتاب گران‌سنگ است. عمر فروخ، نویسنده معاصر عرب می‌گوید: «شکی نیست که بسیاری از خطبه‌ها از امام علی(ع) است، ولی شماری از آن‌ها آمیخته با آرای فلاسفه اسکندرانی است که عرب‌ها پس از دوران امام علی(ع) با آن آشنا شدند» (فروخ، ۱۳۰۲: ۵۸-۶۰) لازم به ذکر است؛ سه اصطلاح «الائین، کیفیه و الازلیه» از مهم‌ترین اصطلاحات به‌کار رفته در نهج‌البلاغه هستند که مورد تشکیک قرار گرفته‌اند. اصطلاح «الازلیه» در خطبه‌های ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۸۶؛ اصطلاح «الکیفیه» در خطبه‌های ۸۵، ۹۱، ۱۸۶ و اصطلاح «الائین» در بخشی از خطبه (۱۸۲)؛ «لَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ؛ و در مکانی محدود نمی‌شود.» بکار رفته‌اند. همچنین خطبه اول نهج‌البلاغه که در باب توحید بوده و عمده مباحث آن عقلی و فلسفی است مشمول این شبهه است. شبهه‌کنندگان معتقدند که این اصطلاحات در دوره عباسی رایج بوده است و طرح چنین مباحثی بیشتر با دوران شریف رضی هماهنگی دارد؛ زیرا در آن عصر مباحث فلسفی و عقلی یونان باستان در میان مسلمان‌ها رایج و شایع شد (صبری، بی‌تا: ۲۳)؛ بنابراین، شبهه مذکور اشاره دارد به این‌که نهج‌البلاغه مشتمل بر بسیاری از اصطلاحاتی است که در زمان امام علی(ع) متداول نبوده و رواج این اصطلاحات به زمانی برمی‌گردد که علوم فلسفی و علم مفردات کلام و مباحث رؤیت خدا و عدل الهی شایع شد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

درخصوص پژوهش حاضر به‌طور کلی در جواب تشکیک شبهه‌کنندگان، نوشتارهای مختلفی به تألیف رسیده است، حاجی‌خانی کتاب «أصالة نهج البلاغة من منظور الدراسة الموضوعية الأسلوبية» را با هدف پاسخ‌گویی به شبهات تشکیک‌کنندگان مخصوصاً صبری ابراهیم السید به نگارش در آورده است. او در این کتاب شبهات مختلف را دسته‌بندی، سپس ضمن بیان دلایل شبهه‌کنندگان به شبهات آنها پاسخ داده و با نگاهی نسبتاً گذرا به این شبهه‌ها پرداخته است. معارف در مقاله‌ای تحت عنوان «روش‌های ابن‌ابی‌الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه» با هدف نشان دادن اصالت نهج البلاغه به استخراج مستندات از شرح ابن‌ابی‌الحدید پرداخته و معتقد است که ابن‌ابی‌الحدید از راه‌های مختلف مانند برخورد ایجابی با اصیل بودن نهج البلاغه و نشان دادن برتری‌های کلام علی(ع) بر سخنان سخنوران مهم عرب و تحلیل کلام علی(ع) با استفاده از قاعده‌های ادبی، اصالت نهج البلاغه را اثبات کرده است (معارف، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۵۶) اما این نوشتار به شبهه مورد بحث نپرداخته است. زینی‌وند در مقاله «فی الدفاع عن نهج البلاغة و الرد علی شبهات الدكتور شوقی ضیف» کوشیده به شبهات وارد شده توسط شوقی ضیف به عنوان یکی از شبهه‌کنندگان به اصالت نهج البلاغه پاسخ دهد. او شبهات شوقی ضیف را ناشی از تعصب کورکورانه و عدم شناخت نهج البلاغه می‌داند (زینی‌وند، ۱۴۳۱: ۹۱-۱۰۸). شریفی در مقاله «نهج البلاغة: جمعه، مصادره، مناقشة التشکیک فی نسبتہ إلى الإمام علی»، به طریقه شریف رضی در جمع نهج البلاغه پرداخته است و اینکه او کلام امام را از منابع موثق جمع کرده است (شریفی، ۱۳۸۳: ۱۴۶-۱۶۵). همچنین حاجی‌خانی و بید سرخی در مقاله «بررسی و نقد شبهه‌ی دقت وصف و غرابت تصویر در نهج البلاغه» تلاش کرده‌اند به شبهه مذکور در خطبه‌های ۱۵۵ و ۱۶۵ و ۱۸۵ مربوط به توصیف و تصویر خفاش، طاووس، مورچه و ملخ پاسخ گویند (حاجی‌خانی، ۱۳۹۴: ۹۵-۱۱۳). پژوهش‌های یادشده به مسئله اصطلاحات فلسفی - حکمی یا نپرداخته‌اند و یا به‌صورت کلی پرداخته‌اند، لذا ضرورت دارد در جهت پاسخ‌گویی به شبهه مطرح‌شده، تحقیقی به‌صورت خاص ارائه شود.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

با عنایت به اینکه تشکیک در مضامین و محتویات نهج البلاغه و نیز عدم صحت انتساب بخش‌هایی از آن به امام علی(ع) در ادوار مختلف زمانی مطرح‌شده است، دفاع از این میراث علوی اقتضا می‌کند، متناسب با شبهه‌ی تشکیک‌کنندگان، پاسخی درخور و علمی داده شود. لذا این جستار درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که آیا صرف وجود برخی الفاظ و اصطلاحات فلسفی و حکمت‌آمیز در نهج البلاغه می‌تواند مانع انتساب بخش‌های از این کتاب به امام علی(ع) شود؟ و اساساً چه دلایلی بر ردّ این شبهه می‌توان ارائه نمود؟ به همین منظور این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از ادله لغوی نظیر اصالت عربی بودن این اصطلاحات و براهین تاریخی به‌ویژه سابقه فلسفه اسلامی و نقش امام علی(ع) در

پیدایش فلسفه اسلامی و هدف حضرت از به‌کارگیری این اصطلاحات در کلام خود و وجود چنین اصطلاحاتی در زمان پیامبر (ص) به نقد و رد شبهه مذکور پرداخته و اثبات نماید که وجود مصطلحات فلسفی و حکمت‌آمیز هرگز نافی صحت انتساب نهج‌البلاغه به امیرالمؤمنین (ع) نیست.

۲. معنی و ریشه عربی و فلسفی مهم‌ترین اصطلاحات فلسفی در نهج‌البلاغه

از آنجا که اصطلاحات الاین، کیفیه و الازلیه در نهج‌البلاغه کاربرد بیشتری دارد، در ادامه معنی و ریشه عربی و فلسفی این اصطلاحات با هدف شناخت دقیق‌تر آن‌ها بیان می‌شود. کتب لغت و معاجم ثابت‌کننده این موضوع است که ریشه الفاظ اصطلاحی یاد شده در نهج‌البلاغه عربی خالص است: زجاج در مورد آیه: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمُوتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (بقره/۲۸)، گفته است که تفسیر کیف برای استفهام در معنی تعجب است و این تعجب از ناحیه مخلوقات و مؤمنان است؛ یعنی تعجب کردند که آن‌ها چگونه کفر می‌ورزند با اینکه حجت خدا برای آن‌ها ثابت شده است و مصدر «کیف» را «الکیفیه» دانسته است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۱۲/۲). «الازل» به معنی قدیم است. ابومنصور می‌گوید: این قولشان که می‌گویند این چیز ازلی است یعنی قدیمی است (همان، ۱۳/۱). «این» سؤال از مکان است و از طولانی شدن و زیاد شدن کلام جلوگیری می‌کند (همان، ۲۹۴/۱). لغت‌شناسان قدیمی هیچ‌کدام به غیر عربی بودن ریشه این سه اصطلاح اشاره‌ای نداشته‌اند، بنابراین ریشه هیچ‌یک از اصطلاحات فوق یونانی و امثال آن نیست که در دوره عباسی رایج شده باشد؛ اما در خصوص مفاهیم اصطلاحات یادشده باید گفت دو اصطلاح الاین و کیفیه جز مقولات عشر که یکی از مباحث فلسفی هست، قرار دارند. مقولات عشر^۱ از مباحث قدیمی علم منطق است. اولین کسی که در مورد مقولات عشر سخن گفت ارسطو بود او اولین رساله کتاب/رغنون را به «قاطیغوریاس» یا مقولات اختصاص داد (فخر رازی، ۱۳۸۴: ۹/۱).

کیفیت عرضی است که ذاتاً قابل قسمت نیست و مشتمل بر معنای نسبت نیز نیست. در واقع آن را با سلب ویژگی‌های کمیت و مقولات نسبی معرفی کرده‌اند (مصباح، ۱۳۹۱: ۲۴۵/۲) درواقع هر انسانی یک سلسله از حالات مختلف روانی را در درون خویش با علم حضوری می‌یابد، مانند حالات شادی و اندوه، ترس و امید، لذت و درد، شوق و نفرت، محبت و عداوت و ... همچنین با حواس ظاهری خودش صفاتی را از اجسام درک می‌کند که غالباً تغییرپذیرند، مانند رنگ‌ها، مزه‌ها، بوی‌ها، صداها و ... فلاسفه همه این حالات و صفات روانی و جسمانی را در یک مفهوم کلی مندرج ساخته آن را کیفیت و چگونگی نامیده‌اند (همان).

۱- تعداد مقولات در فلسفه ارسطو ده عدد است که عبارت است از: ۱- جوهر، ۲- اضافه، ۳- کم، ۴- کیف، ۵- مکان (این)، ۶- زمان (متی)، ۷- وضع، ۸- ملک، ۹- فعل و ۱۰- انفعال (صلیبا، ۱۳۶۶: ۶۰۷).

اما در مورد الآین از دیدگاه فلسفی اقوال مختلفی بیان شده است که در این میان دو قول معروف وجود دارد که یکی از افلاطون نقل شده و برخی از حکمای اسلامی مانند صدرالمتألهین آن را تأیید کرده‌اند و دیگری از ارسطو نقل شده و اکثر حکمای اسلامی مانند فارابی و ابن سینا آن را پذیرفته‌اند؛ اما نظریه‌ای که از افلاطون نقل شده این است که مکان بُعد جوهری مجردی است که مساوی با حجم جهان هست؛ اما نظریه‌ای که از ارسطو نقل شده این است که مکان عبارت است از سطح داخلی جسمی که مماس با سطح خارجی جسم دیگر باشد، مانند سطح داخلی لیوان که مماس با سطح خارجی آبی است که در آن ریخته شده است (همان، ۱۷۳/۲). الأزلیه نیز در فلسفه به معنای آنچه است که اول ندارد و وجودش در طرف گذشته دائم و مستمر است و در زمان‌ها غیرمتناهی است (سجادی، ۱۳۳۸: ۲۲). آنچه مسلم است ایراد شبهه‌کنندگان ناظر به مفاهیم فلسفی اصطلاحات مذکور می‌باشد که در ادامه به بیان فرضیه‌های مندرج در شبهه ایشان می‌پردازیم.

۳. تحلیل ابعاد شبهه

با توجه به آنچه صبری السید و عمر فروخ در مورد اصطلاحات فلسفی موجود در نهج البلاغه بیان کرده‌اند از شبهه آنها سه فرضیه به دست می‌آید:

فرضیه اول مربوط به سید رضی: این فرضیه بیان می‌کند که اصطلاحات فلسفی توسط سید رضی وارد نهج البلاغه شده است

فرضیه دوم مربوط رایج بودن اصطلاحات در دوران امام علی (ع): این فرضیه حاکی از این است که اصطلاحات فلسفی در جامعه قبل و معاصر امام(ع) متداول نبوده است.

فرضیه سوم مربوط به زمان ورود این اصطلاحات: بر اساس این فرضیه، زمان ورود اصطلاحات فلسفی از یونان به جامعه اسلامی به دوران عباسیان برمی‌گردد زیرا در آن دوران علوم فلسفی و مفردات کلام و مباحث رؤیت خدا و عدل الهی مطرح بوده است.

۳-۱. فرضیه اول شبهه: وارد کردن اصطلاحات فلسفی به نهج البلاغه توسط سید رضی

بر اساس این فرض این اصطلاحات را سید رضی در زمان جمع‌آوری نهج البلاغه وارد آن کرده است که در ادامه با توجه به کاربرد این اصطلاحات در مسائل توحیدی به این فرضیه پاسخ خواهد شد.

۳-۱-۱. تفاوت روش استدلال امام(ع) با فلاسفه متقدم و معاصر شریف رضی

یکی از تفاوت‌های اساسی میان روش امام(ع) با فلاسفه متقدم و معاصر شریف رضی؛ تفاوت در نحوه استدلال بر اثبات توحید الهی است که روش امام(ع) در این مورد منحصر و خاص خود اوست. شهید مطهری در این مورد می‌گوید: «بر اساس نظر محققان حوزه فلسفه، محور استدلال‌های فلاسفه اسلامی هم عصر شریف رضی و پس از وی، از قبیل فارابی، بوعلی، خواجه نصیرالدین طوسی، در مباحث مربوط به ذات و صفات و شئون حق، از وحدت و بساطت و غنای ذاتی و علم و قدرت غیره «وجود وجود» است؛ یعنی همه چیز دیگر از «وجود

وجود» استنتاج می‌شود و خود وجود و خود از یک طریق غیرمستقیم اثبات می‌گردد؛ از این راه به اثبات می‌رسد که بدون فرض واجب‌الوجود، وجود ممکنات غیرقابل توجیه است» (مطهری، ۱۳۸۹: ۷۳). او در ادامه می‌گوید: در نهج‌البلاغه هرگز بر وجوب وجود به عنوان اصل توجیه‌کننده ممکنات تکیه نشده است. آنچه بیان شده همان چیزی است که ملاک واقعی وجوب وجود را بیان می‌کند، یعنی واقعیت محض و وجود صرف بودن ذات حق (همان: ۷۴). شهید مطهری در نهایت نتیجه می‌گیرد؛ اولاً مسائلی در نهج‌البلاغه مطرح است که در عصر سید رضی در میان فلاسفه جهان مطرح نبوده است از قبیل اینکه وحدت ذات واجب از نوع وحدت عددی نیست و عدد در مرتبه متأخر از ذات اوست و اینکه او وجود مساوی با وحدت است و دیگر بسط الحقیقه بودن ذات واجب و با همه چیز بودن او و برخی مسائل دیگر؛ ثانیاً تکیه‌گاه بحث در نهج‌البلاغه با بحث‌های فلسفی متداول جهان تا امروز متفاوت است، با این حال چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که این سخنان از طرف آشنایان با مفاهیم فلسفی آن روز اختراع شده است (همان: ۷۵).

۳-۱-۲. وجود پاره‌ای از مسائل علمی و فلسفی که با زمان سید رضی مطابقت نمی‌کند

دلیل دیگری که در رد این شبهه می‌توان بیان کرد؛ وجود پاره‌ای از مسائل علمی و فلسفی در نهج‌البلاغه است که با زمان سید رضی مطابقت نمی‌کند و حتی تا امروز کشف نشده است مثلاً امام می‌فرماید: «تم انشاء سبحانه فتق الأجزاء و شق» این خطبه اشاره دارد به نظریه‌ی امام(ع) در مورد خلقت آسمان و زمین و انفجار کبیر است (حسن الاسدی، ۱۴۲۸: ۱۳۴). یکی دیگر از این مسائل، مسئله اثبات خدا یا همان توحید است؛ علامه طباطبایی در مورد مسائل توحیدی در نهج‌البلاغه می‌گوید: «این‌ها سلسله مسائلی هستند که از آغاز تدوین فلسفه مجهول و ناشناخته بودند تا اینکه برخی از فلاسفه اسلامی در پرتو بیانات مستدل مولا امیرالمؤمنین موفق به حل آن‌ها گردیدند» (طباطبایی، بی‌تا: ۶۶).

همچنین شهید مطهری در کلامی پیرامون وحدت خداوند می‌گوید: «این مسئله که وحدت حق وحدت عددی نیست، از اندیشه‌های بکر و بسیار عالی اسلامی است، در هیچ مکتب فکری دیگر سابقه ندارد خود فلاسفه اسلامی تدریجاً بر اثر تدبیر در متون اصیل اسلامی علی‌الخصوص کلمات امام علی ع به عمق این اندیشه پی بردند و آن را رسماً در فلسفه اسلامی وارد کردند در کلمات قدما از حکمای اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی اثری از این اندیشه‌ی لطیف دیده نمی‌شود حکما متأخر که این اندیشه را وارد فلسفه‌ی خود کردند نام این نوع وحدت را «وحدت حقه‌ی حقیقه» اصطلاح کردند» (مطهری، ۱۳۸۹: ۶۳).

شهید مفتاح در این راستا بیان می‌کند این مسئله که در هر زمان افراد ساخته‌ی محیط علمی و فکری خود هستند درست است؛ اما کلیت این مطلب را قبول نیست؛ او معتقد است در تاریخ بشر نواغ و نوادری وجود داشته‌اند که از زمان خود خیلی جلوتر بوده‌اند و علی(ع) از این دسته است و بلکه درباره‌ی آن حضرت باید گفت او فراوان سال، جلوتر از زندگی خود بوده است؛ چرا که پاره‌ای از مسائل علمی در نهج‌البلاغه هست که با زمان سید مرتضی (در جواب انتساب الفاظ به زمان او) هم تطبیق نمی‌کند، مثلاً در زمان سید رضی همه معتقد بودند که زمین آرام است و خورشید به دور آن می‌چرخد و این عقیده را از فلسفه‌ی طبیعی

یونان بر مبنای هیئت بطلمیوسی پذیرفته بودند و در آن روزگار کسی در شرق و غرب مخالف این فکر نبود؛ اما ما در نهج البلاغه می‌بینیم علی (ع)، حرکت زمین را بیان می‌کند (فسکنت علی حرکتها من غیر تبید باهلها) (خطبه ۲۱۱) و یا در مورد حکمت الهی سخنانی بیان کرده‌اند که تا این اواخر برای محققان روشن نشده بود «کمال التوحید، نفی الصفات عنه» (خطبه ۱) و (مفتح، ۱۳۶۰: ۲۱).

علامه جوادی آملی در مورد خطبه ۲۲۲ نهج البلاغه می‌گوید: این خطبه شامل عبارت (أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ طَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا) است که بسیاری از شارحان نهج البلاغه به عمق این جمله‌ی امام (ع) نرسیده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۶۲: ۲۵-۲۶). بنا بر آنچه گذشت وارد کردن این مضامین و اصطلاحات به نهج البلاغه از سوی شریف رضی، ادعایی بی‌اساس و فاقد وجهت عقلی و محتوایی است.

۳-۱-۳. تفاوت محتوای کلام امام (ع) در مسئله توحید با معتزله و اشاعره

با توجه به رواج اندیشه معتزله و اشعری در دوران سید رضی و مسئله ورود برخی از این اندیشه‌ها از جمله بحث صفات خداوند به نهج البلاغه در همین دوران، میان محتوای کلام امام علی (ع) با این دو گروه در مورد صفات خداوند تفاوت وجود دارد. امام علی (ع) در نهج البلاغه در عین اینکه خداوند را با صفات کمالیه وصف می‌کند؛ اما هرگونه صفت مقارن و زائد بر ذات الهی را نفی می‌کند؛ اما اشاعره طرفدار صفات زائد بر ذات هستند و معتزله هرگونه صفت را نفی می‌کنند؛ یعنی نیابت صفات او از ذاتش. شهید مطهری معتقد است این عاملی است که باعث شده بعضی بیندارند آنچه در نهج البلاغه در این زمینه آمده است در عصرهای متأخرتر ساخته شده و تحت تأثیر افکار معتزلی بوده است (مطهری، ۱۳۸۹: ۶۹). او در ادامه پاسخ می‌دهد در نهج البلاغه صفت نفی نمی‌شود؛ بلکه آن صفتی نفی شده که محدود است به‌عنوان مثال در خطبه اول نهج البلاغه قبل از آن که بفرماید: «... وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ کمال توحید خدا، اخلاص برای اوست و کمال اخلاص، نفی صفات از خداست»، می‌فرماید: «الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ؛ آنکس که برای صفاتش حدی نیست و اوصاف کمالش را توصیف نتوان کرد» و لذا صفت نامحدود برای ذات نامحدود مستلزم عینیت ذات با در صفات است نه انکار صفات آن چنانکه معتزله پنداشته‌اند (مطهری، ۱۳۸۹: ۷۰)؛ بنابراین نگرشی که امام (ع) در نهج البلاغه در تبیین مفهوم توحید دارد اساساً با نگرش اشاعره و معتزله متفاوت است.

۳-۲. فرضیه دوم شبیهه: متداول نبودن اصطلاحات در دوران قبل و معاصر امام (ع)

در ادامه با اثبات مرجع بودن امام (ع) در فلسفه اسلامی این فرضیه رد می‌گردد.

۳-۲-۱. پایه‌گذار فلسفه اسلامی و اصطلاحات آن

بزرگان و عالمان معاصر، همواره با توجه به سخنانی که از امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه برجای مانده امام علی (ع) را پایه‌گذار فلسفه الهی دانسته‌اند. شهید مطهری در مورد ورود فلسفه به جهان اسلام می‌گوید: «از ورود فلسفه به جهان اسلام حدود دوازده قرن می‌گذرد و در حقیقت دوازده قرن است که مسلمین دارای

نوعی حیات علمی هستند که از آن به حیات فلسفی می‌توان تعبیر کنیم» (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۳/۳). شهید مفتح نیز در این خصوص اظهار می‌دارد: «فلسفه اسلامی در حدود دوازده قرن است که شروع شده و این سرآغاز باید سنگ بنایی داشته باشد، اگر به زندگی پرافتخار و درعین حال پرمشقت و درد و رنج امام علی(ع) و آنچه از این امام و پیشوای عزیز نقل شده است با تمام شاگردان اسلام و نوانگ مکاتب مهم فلسفی مقایسه کنید او را به تنهایی در این فلسفه خواهید یافت» (مفتح، ۱۳۶۰: ۱۵) زیرا تحقیق در مورد فلسفه اسلامی ثابت می‌کند که امام علی(ع) اولین فرد از امت اسلامی است که کلام برهانی را به کار برده و استدلالات منطقی را در فلسفه الهی مورد استفاده قرار داده است و او اولین کسی است که الفاظ عربی را برای بیان مقاصد فلسفی به کار گرفت و از معانی مادی و طبیعی آن‌ها را، مجرد ساخت» (همان، ۱۸). آیت‌الله جوادی‌آملی نیز در این مورد می‌گوید: «اگر فلسفه الهی را این‌چنین تعریف کرده‌اند که (صیرورة الانسان عالما و عقليا مضاهيا للعالم العینی) پس علی یک فیلسوف الهی است؛ زیرا هم درباره مبدأ جهان سخن گفته و هم پایان جهان را مورد تشریح قرار داده است» (جوادی‌آملی، ۱۳۶۴: ۵۷). علامه طباطبایی نیز در مورد بیانات امام علی(ع) پیرامون توحید الهی می‌گوید: «به خدا سوگند این شگفت‌انگیزترین بیان و جالب‌ترین تعبیر است. دل را بی‌قرار و عقل را مدهوش می‌سازد؛ زیرا در کوتاه‌ترین جمله و استوارترین برهان‌ها، یک سلسله از مسائل فلسفی را مطرح ساخته است» (طباطبایی، بی‌تا: ۶۶).

۲-۲-۳. امام علی علیه‌السلام در جایگاه ابداع‌کننده اصطلاحات

با توجه به عمیق بودن این الفاظ که علما و حکمای متأخر به آن پرداخته‌اند؛ شایسته است به شخصیت امام علی(ع) و اعتبار به کارگیری این الفاظ در کلام امام(ع) نیز توجه شود که آیا صدور چنین اصطلاحات و معانی عمیق متناسب با شخصیت امام علی(ع) است؟ به همین خاطر به دو قول از علمای روش‌شناس معاصر اشاره می‌کنیم؛

احمد شائب می‌گوید: «معانی الفاظ قبل از این که به شکل نوشته در قلم جاری شوند شکل مرتب‌شده آن‌ها در مغز و ذهن قرار دارد» (شایب، ۱۹۴۵: ۴۵). بر این اساس استعمال الفاظ هماهنگ، در روش هر سخنران یا نویسنده قبل از هر چیزی از معانی مرتب‌شده که در درون ذهن انسان است، سرچشمه می‌گیرد. روش‌شناس معروف «بوفون» در عبارت مشهورش می‌گوید: «روش هر کسی خود آن فرد است» (فضل، ۱۴۱۹: ۹۳). بر این اساس سبک و روش هر خطیبی از تمام چیزهایی که در شخصیت او مؤثر است و از زمانی کودکی تا زمان خطابت و یا کتابت کلام او تأثیر می‌پذیرد.

پس بر اساس قول اول؛ این الفاظی که از فکر امام جاری شده و به سطح تعقل در بیان معنای مقصود رسیده امر بدیهی است که هر محقق آن را تأیید می‌کند؛ اما آنچه از قول دوم به دست می‌آید با نگاه کردن به زندگی امام و جمیع عوامل مؤثر در شخصیت ایشان فهمیده می‌شود. در این باره امام خطبه‌ای در مورد تأثیرپذیری از دوران کودکی دارد؛ «أَنَا وَصَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ. وَ صَعْنِي

فی حَجْرِهِ...» (خطبه/۱۹۲). پس آیا ممکن است به روش هر فردی با یک دید نگاه کنیم بدون اینکه تفاوتی بین او و دیگری قائل نباشیم، همچنان که فرقی بین یک ذره کوچک و بین یک کوه بزرگ و فرقی بین صحابی عالم و محیط بر علوم و پرورش یافته‌ی نبوت با عرب صحراگردی که در پی چهار پایان بوده و در این محیط پرورش یافته قائل نباشیم (حاجی‌خانی، ۱۴۳۳: ۳۰۱)؛ بنابراین به با توجه به زندگی و محیطی که شخصیت امام علی(ع) از کودکی در آن شکل گرفته و میزان قرابت و تأثیرپذیری امام(ع) از پیامبر خاتم (ص)، صدور چنین معانی و اصطلاحات پرباری از آن حضرت هرگز بعید به نظر نمی‌رسد.

۳-۲-۳. هدف امام(ع) از بیان این اصطلاحات

بدون شک امام(ع) در استفاده از این الفاظ و به‌کارگیری آن‌ها هدفی داشته‌اند که علامه طباطبایی در این مورد می‌گوید: «نخستین کسی که در میان امت اسلامی پیرامون فلسفه‌ی الهی کلمات منطقی و فلسفی همراه با برهان ایراد کرده و رایج کردن برهان و استدلال در مسائل الهی امام علی(ع) بوده که همه مدیون اویند. کسانی که در تاریخ فلسفه و طرح مسائل گوناگون فلسفی اطلاعات دارند و به تحول افکار توجه دارند، این‌گونه مباحث فلسفی کلامی امام(ع) را در مشکل‌ترین مباحث الهی جا داده و یقین دارند که کسی جلوتر از او این مباحث را مطرح نکرده و احدی قبل از او به برهان و استدلال توسل نجسته است. علی(ع) نخستین فردی است که واژه‌های عربی را در جهت بیان مباحث و اصطلاحات حکمی به‌کاربرده و دایره‌ی الفاظ تنگ‌تر از آن است که حقایق را بتوان (کما هو حقه) بیان بدارد، مگر آنکه یک نوع تجربه به عمل آید؛ مانند آنچه امام علی(ع) به‌کاربرده است: مَنَعْتَهَا مُنْذُ الْقَدَمَةِ وَ حَمَّتْهَا قَدْ الْأَزَلِيَّةَ وَ جَنَّبَهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةَ (خطبه/۱۸۶). این نظر در جایگاه خود درست است ولی باید توجه داشت که هدف حضرت از آوردن مبحث فلسفی این نبوده که الفاظ عربی را در جهت مباحث و اصطلاحات فلسفی به‌کار برد، بلکه هدف ایشان اثبات ذات اقدس الهی و منزّه ساختن خداوند از زمان و مکان و چگونگی و غیره بوده، حال حضرت این الفاظ و مباحث را به‌گونه‌ای بیان فرموده که هر کس بنا به برداشت و تخصص خویش آن را تفسیر کرده است؛ چراکه با نگاهی گذرا به شش خطبه‌ای که این سه اصطلاح در آن به‌کار رفته است می‌توان پی برد که همگی پیرامون مسئله توحید هستند، خطبه ۱۶۳ شامل مباحث؛ خداشناسی و وصف آفرینش، شگفتی آفرینش، خطبه ۱۵۲ شامل مباحث؛ شناخت صفات خدا، عظمت امامان دین و قرآن، خطبه‌ی ۱۸۵؛ خداشناسی، ویژگی پیامبران، راه‌های خداشناسی و...، خطبه ۱۸۶؛ شناساندن صحیح خدای سبحان، تنزیه الهی، شناخت قدرت پروردگار و معاد و آفرینش دوباره پدیده‌ها، خطبه ۸۵؛ خداشناسی، ضرورت پندپذیری، وصف بهشت، خطبه ۹۱؛ خداشناسی، صفات خدا در قرآن،...، خطبه ۱۸۲؛ ستایش پروردگار، راه‌های خداشناسی و ... است (ترجمه نهج البلاغه، دشتی).

۳-۲-۴. عنایت امام(ع) به پرسش مخاطب و به‌کارگیری الفاظ متناسب با پاسخ

بدیهی است هر نویسنده یا خطیبی که می‌نویسد و یا سخنرانی می‌کند، محتوای سخن خود را به قصد انتقال به مخاطب ذکر می‌کند. بر این اساس بر او لازم است که لغات و الفاظی را بکار بگیرد تا با آن بتواند هدف

و فکر خود را به مخاطب برساند. لذا در روش خطابه امیرالمؤمنین (ع)، اصل مخاطب شناسی و مقتضای حال مخاطب سخن راندن، مطمح نظر آن حضرت بوده است. برای این موضوع شاهد مثالی می‌آوریم. در روایتی آمده است که در زمان خلافت ابوبکر، روزی یکی از دانشمندان یهودی نزد وی آمد و پرسید: تو خلیفه پیامبر این امت هستی؟ ابوبکر گفت: آری. ما در تورات خوانده‌ایم که جانشینان پیامبران، از تمام پیروان او داناتر هستند، ممکن است شما بفرمائید که خداوند در آسمان است یا در زمین؟ ابوبکر گفت: خدا در آسمان است بر عرش. یهودی گفت: بنابراین، زمین از خدا خالی است و خداوند در یکجا هست و در یکجا نیست ابوبکر گفت: این سخن افراد بی‌دین است دور شو، وگرنه ترا خواهیم کشت. مرد یهودی با شگفتی از جای برخاست و درحالی که اسلام را مسخره می‌کرد از پیش ابوبکر بازگشت. بین راه با حضرت علی(ع) برخورد کرد، امام(ع) به او فرمود: من فهمیدم که تو از ابوبکر چه پرسیدی و او به تو چه پاسخی داد، سپس امام در پاسخ فرمودند: «إِنَّا نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْنَ الْأَيْنِ. فَلَا أَيْنَ لَهُ، وَجَلَّ عَنْ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ، وَهُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ بغير مماسّة ولا مجاورة، يحيطُ علماً بما فيها، ولا يخلو شيء منها من تدبيره، وإني مخبرك بما جاء في كتاب من كتبكم يُصدّق ما ذكرته لك. فإن عرفته أتؤمن؟ قال: نعم. قال (ع): أأستمجدون في بعض كتبكم أن موسى بن عمران(ع) كان ذات يوم جالساً إذ جاءه ملك من المشرق. فقال له موسى (ع): من أين أقبلت. قال: من عند الله عزّ وجلّ، ثم جاءه ملك من المغرب. فقال له من أين جئت فقال: من عند الله عزّ وجلّ، ثم جاءه ملك. فقال له: جئتك من السماء السابعة من عند الله عزّ وجلّ، وجاءه ملك آخر. فقال له: قد جئتك من الأرض السفلى السابعة من عند الله عزّ وجلّ، فقال موسى (ع): سبحان من لا يخلو منه مكان، ولا يكون له إلی مكان أقرب من مكان. فقال اليهودي: أشهد أن هذا هو الحقّ، وأنك أحقّ بمقام نبيك ممّن استولى عليه. ولی بدان که ما معتقدیم که خداوند مکان را به وجود آورده و بنابراین نمی‌تواند مکان داشته باشد و برتر از آن است که مکانی او را در خود جا دهد، ولی با این وصف، خدا همه جا هست بدون اینکه با چیزی تماس پیدا کند، یا در کنار چیزی واقع شود، از نظر علمی، به تمام مکان‌ها احاطه دارد و هیچ‌یک از موجودات از تدبیر او خالی نیست. اگر از کتاب‌های خودتان مطلبی را نقل کنم که به‌درستی آنچه گفتم گواهی دهد، مسلمان می‌شوی؟ یهودی گفت: آری.» سپس امام(ع) فرمود: در یکی از کتاب‌های مذهبی شما این مطلب نیست که: موسی بن عمران روزی نشسته بود که ناگاه فرشته‌ای از طرف مشرق آمد، موسی از او پرسید: از کجا آمدی؟ فرشته گفت: از پیش خدا. فرشته دیگری از غرب آمد، موسی پرسید تو از کجا آمدی؟ گفت: از پیش خدا. فرشته دیگری آمد، موسی پرسید: تو از کجا آمدی؟ پاسخ داد: از زمین هفتم و از پیش خدا. موسی با دیدن این منظره با شگفتی گفت: پاک و منزّه است آن خدائی که هیچ‌جا از او خالی نیست و بجایی نزدیک‌تر از جای دیگر نیست. پس از نقل این داستان، دانشمند یهودی گفت: گواهی می‌دهم که آنچه گفتم کاملاً صحیح است و تو به جانشینی پیامبرت سزاوارتری» (مفید، ۱۴۱۳: ۱۰۸؛ تستری، ۱۴۱۸: ۵۸/۵-۵۹). با توجه به مباحثی که ذکر گردید اگر امام(ع) از اصطلاحات خاصی در نهج‌البلاغه

استفاده کرده است به دلیل شناخت مخاطب و رعایت حال او بوده است و یکی از این عوامل آگاهی امام(ع) به شناخت قبلی مخاطب از مسئله مورد نظر است تا به این وسیله مفاهیم مورد نظر خود را به درستی انتقال دهد.

۳-۳. فرضیه سوم شبیهه: زمان ورود این اصطلاحات از یونان به جامعه اسلامی

این فرضیه می‌گوید زمان ورود اصطلاحات فلسفی از یونان به جامعه اسلامی به دوران عباسیان برمی‌گردد زیرا در آن دوران علوم فلسفی و مفردات کلام و مباحث رؤیت خدا و عدل الهی مطرح بوده است. در زیر ابتدا پیشینه مباحث عقلی و فلسفی در عراق پیش از اسلام ذکر می‌گردد سپس به نمونه‌هایی از استعمال این اصطلاحات در کلام پیامبر و کتاب‌های مقدس اشاره می‌شود.

۳-۳-۱. رواج مباحث عقلی فلسفی در عراق قبل از اسلام

تشکیک کنندگان نهج البلاغه که عصر خلفای عباسی را، زمان ورود فلسفه و منطق یونانی به حوزه اسلام دانسته‌اند و خواسته‌اند مسلمانان را در آشنایی با اصطلاحات علمی و منطقی بی‌سابقه بدانند، راه به خطا رفته‌اند؛ زیرا پیشینه فرهنگی مسلمانان ساکن در عراق، با هیچ‌یک از مناطق سرزمین اسلامی در آن زمان قابل‌مقایسه نبود (نادم، ۱۳۸۲: ۲۳-۳۰). احمد امین مصری، پیرامون سابقه درخشان علمی ساکنان بین‌النهرین (عراق) می‌نویسد: مسیحیان سریانی و نسطوری، به نشر فلسفه یونان و مذهب فلسفی افلاطون و ترویج زبان سریانی پرداختند (امین، ۱۹۹۷: ۲۷۰/۱-۲۷۲). آنان رؤسای کلیساها را از میان فلاسفه و عقل‌گرایان برمی‌گزیدند؛ زیرا در مخالفت با بت‌پرستان، می‌بایست برای اقناع آن‌ها از بحث‌های عقلی و برهانی فلسفی کمک می‌گرفتند. به همین سبب، فلسفه ارسطو و افلاطون با مسیحیت آمیخته شد تا جایی که در ابتدای قرن سوم میلادی، مهم‌ترین مدرسه مسیحیان در اسکندریه بود. سپس مدرسه‌ای در انطاکیه (۲۷۰ م) و در نصیبین (۲۹۷ م) تأسیس شد که در آن، زبان سریانی و یونانی می‌آموختند (امین، فجرالاسلام، ۱۹۷۵: ۲۶). این سخن، ناظر به وضعیت فرهنگی مردم عراق، قبل از اسلام است. او در جای دیگری به موقعیت فرهنگی شهر حیره که قبل از کوفه از مهم‌ترین شهرهای عراق از نظر فرهنگی بود، می‌گوید: عرب‌های حیره از علوم یونان و فرهنگ آن‌ها متأثر بودند و در عهد پادشاهی هرمز اول (پادشاه ایرانی)، حیره از مستعمرات ایران بود و اسرای فراوانی از یونانی‌ها در خود جای‌داده بود که بیش از ایرانیان به علوم و فنون یونانی تسلط داشتند و در شئون مختلف اداره حیره، از آن‌ها استفاده می‌شد (همان، ۱۸).

محققان تاریخ فلسفه اسلامی، نظر بر آن دارند که از مهم‌ترین مکان‌هایی که علوم یونانی در آن‌ها رونق پیدا کرد، مناطقی بود که به زبان سریانی و فارسی آگاه بودند؛ مانند رها، نصیبین، مداین و جندی‌شاپور که از شهرهای مهم عراق، قبل از شکل‌گیری کوفه بودند. در نتیجه ورود فلسفه یونان در حوزه سرزمین‌های اسلامی، آن‌هم در عراق، به گذشته‌ای دور برمی‌گردد (کربن، ۱۳۶۱: ۸۶)؛ بنابراین، آن‌گونه که شبهه افکتان نهج‌البلاغه پنداشته‌اند، مبدأ و منشأ رواج مباحث عقلی در عراق و در میان مسلمانان، از فلسفه یونان و عصر عباسیان نبوده، بلکه این مباحث سال‌ها پیش از اسلام در عراق سابقه داشته است. در حقیقت، ظهور اسلام

موجب اشتیاق مسلمان‌ها به فراگیری علوم عقلی و فلسفی شد. مسلمان‌ها با خردورزی و تفکر، به این نتیجه رسیدند که می‌توان با استفاده از این مباحث و استدلال‌های عقلی و همراه نمودن آن با استدلال‌های نقلی قرآن و گفتار پیامبر (ص)، با مخالفان به مقابله برخاست. همین امر، زمینه را برای طرح مباحث عقلی در عصر امام علی (ع)، بیش‌ازپیش فراهم نمود و آن حضرت را واداشت که برای نیل به تحقق انقلابی فرهنگی در آن سامان و تفهیم معارف اسلامی به آن مردم، از علوم و اصطلاحاتی استفاده کند که با آن آشنایی دیرینه‌ای داشتند (نادم، ۱۳۸۲: ۱۰۸-۱۴۸).

۳-۳-۲. وجود این اصطلاحات قبل از امام (ع)

با بررسی روایت وارده از نبی مکرم اسلام (ص)، کاربرد این مصطلحات را در کلام آن حضرت نیز مشاهده می‌کنیم. از جمله روایتی که مجاهد از ابن عباس نقل می‌کند که روزی یهودی به نام نعل خدمت رسول اکرم (ص) شرفیاب شد و گفت: مسائلی در ذهنم جولان دارند و دیر زمانی است که اندیشه و روح مرا مضطرب و پریشان ساخته‌اند؛ اگر به آن‌ها پاسخ‌گویی و به پرسش‌هایم جواب دهی، به دست تو مسلمان شوم و اسلام بپذیرم. آن حضرت فرمودند: ای ابا عماره سؤال کن. گفت: خدایت را برای من توصیف کن. رسول خدا (ص) فرمودند: «إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ؛ وَ كَيْفَ يُوصَفُ الْخَالِقَ الَّذِي تَعْجَزُ الْأَوْصَافُ أَنْ تَدْرِكَهُ وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحْدَهُ وَالْأَبْصَارُ الْأَحَاطَةَ بِهِ؟ جَلَّ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ. تَاءٌ فِي قُرْبِهِ وَ قَرِيبٌ فِي تَأْيِهِ. كَيْفَ الْكَيْفِ، فَلَا يُقَالُ لَهُ: كَيْفٌ؟ وَ أَيْنَ الْأَيْنِ، فَلَا يُقَالُ لَهُ: أَيْنَ هُوَ؟ مَنْقُوعُ الْكَيْفِيَّةِ فِيهِ وَ الْأَيْنُونَةُ...» (مجلسی، بی‌تا: ۲۸۳/۳۶؛ قندوزی حنفی، بی‌تا: ۲۸۱/۳). خداوند را نمی‌توان توصیف کرد، مگر به آنچه خود را وصف کرده. چگونه می‌توان توصیف خالق را نمود که اوصاف، نمی‌تواند بازگوکننده او باشد، به هیچ اندیشه‌ای نمی‌آید، فکرها نمی‌تواند بر او حدی مشخص نماید و دیده‌ها نمی‌تواند او را در برگیرد؛ بزرگوارتر است از اینکه به توصیف‌کنندگان آید. در نزدیکی دور و دور در نزدیکی است. چسان حالی بر او می‌توان گفت، درحالی که بر او احوال گفته نشده؟ و چسان جایی بر او می‌توان قرارداد، درحالی که بر او جایگاهی گفته نشده است؟ چسانی و جایگاه از او منقطع است ...

در روایت دیگر آمده است که یک یهودی به نام سبخت خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله آدمم نزد شما تا از پروردگارت پرسش کنم، اگر شما لطف فرمائید به من پاسخ گوئید از آنچه بپرسم و گرنه برگردم، فرمود: بپرس هر چه خواهی، گفت: أَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَكَانِ الْمَحْدُودِ، قَالَ: وَ كَيْفَ هُوَ؟ قَالَ: وَ كَيْفَ أَصِفُ رَبِّي بِالْكَيفِ وَ الْكَيْفُ مَخْلُوقٌ، وَ اللَّهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ؟ عرض کرد: پروردگارت کجا است؟ فرمود: او در همه جا است و در هیچ جا محدود نیست، گفت: او چگونه است؟ فرمود: چطور پروردگار خود را به کیفیت وصف کنم با اینکه اصل کیفیت و چگونگی مخلوق او است و خدا متصف به خلقت خود نگردد، ... (کلینی، ۱۴۳۰: ۲۳۶/۱-۲۳۵).

همچنین این قضایای فلسفی در تورات و انجیل و سفرالمزامیر فرآوان آمده است؛ یا الله ثابت الی ابد الآبدین و صولجان حکمک عادل مستقیم... (کتاب مقدس، الرساله الی العبرانین، ۳۲۶). قدوس قدوس الرب الإله التقدير علی کل شیء الذی کان و الکاثن سیأتی و کلمًا قدّمت هذه الکاثنات التمجید و الإجلال و الحمد للجالس علی العرض الحی اُبد الآبدین، لأنک خلقت الأشياء کلها... (انجیل، العرش فی السماء، ۳۷۷). تبارک التعالیٰ_ إله اسرائیل منذ الأزل و للأبد آمین ثم آمین (کتاب مقدس، سفرالمزامیر، ۱۱۷۱، حسن الاسدی، ۱۴۲۸: ۱۳۵-۱۳۶).

۳-۳-۳. ضرورت آگاهی کامل مشککین از کلام عرب و اصطلاحات آن در صدر اسلام

نکته‌ای که در این میان حائز اهمیت است اینکه ادعای اشتغال نهج البلاغه بر آنچه مثل آن در کلام عرب و مصطلحات رایج در صدر اسلام و کلام صحابه هم عصر پیامبر نیست، نیاز به احاطه کامل بر اصطلاحات آن عصر دارد و نتیجه‌گیری قاطع بر مبنای حدس و گمان در این مورد از سوی مشککان کافی نیست. مرحوم کاشف الغطا در این باره بیان می‌دارد که لازم نیست که روش‌ها و اسلوب افراد در کتابت و نوشتن عبارات تا زمان فوتشان در یک عصر یکسان باشد، همان‌طور که نویسندگان و یا شعرا در ابتدا برای ایجاد شعر و نثر و نوشتن کتاب و نامه که شیوه‌ی معمول دیگر نویسندگان و شعرا است را بکار می‌گیرند سپس با گذر زمان و به دست آوردن تجارب در این زمینه این روش را تغییر می‌دهند و از روش اولی در استعمال شعر و نثر و کتابت و نامه دوری می‌کنند و علت آن را می‌توان تغییر امیال و ذوق انسان به سببی از اسباب باشد و یا برای به دست آوردن طرقی است که به واسطه‌ی گسترش علوم پدید می‌آید و یا چیزهای دیگر از این قبیل. چه بسا در این عصر یکی پیدا شود که در روش منفرد باشد و اسلوب اختصاصی به او در کلام یک نفر دیگر در همان عصر پیدا نشود (کاشف الغطاء، بی‌تا: ۲۱۶-۲۱۷). پس بر این اساس شایسته نیست که حکم کنند فلان کلام مال فلان عصر نبوده... و آن امری است که احتیاج به استقراء تام و احاطه‌ی کامل پیرامون شناخت احوال و تفاوت مراتب کامل رجال آن عصر دارد (همان‌جا).

نکته دیگر آنکه چرا شبهه کنندگان به کلماتی نظیر «قسطاس» و لغات دیگر غیرعربی که در قرآن آمده است اعتراض نکردند و همچنین به الفاظی مثل «خاص و عام و محکم و متشابه و مجمل و مبین» که از اصطلاحات خاص مربوط به علم اصول است و در قرن سوم وضع شده‌اند تشکیک وارد نکردند. پس امام علی علیه‌السلام هرگاه می‌خواستند این معانی را بیان کنند با کدامین لفظ از آن باید تعبیر می‌کردند؟ (حاجی‌خانی، ۱۴۳۳: ۲۹۷). عجیب این است که این منکران نهج البلاغه به این خلدون نتاخته‌اند؛ چرا که وی در مورد علوم اجتماعی قبل از این که (روسو و منتسکو) آن را بشناسند سخن گفته است. در مورد علوم و معارف او می‌گویند این یک هجوم ناگهانی و گمان باطن و نفهمی شعور است. درحالی‌که به باب شهر علم ایراد می‌گیرند و می‌تازند که چرا می‌گوید: الله این الاین پس نمی‌گوید: «این و کیف الکیف» و یا

«کیف و آن...» و او آگاه‌ترین مردم بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله است و به این خاطر است که امام در مورد اشیائی صحبت کرده‌اند که یونانی و غیر یونانی آن را نمی‌شناسند (مغنیه، ۱۹۷۲: ۷۳).

۴. نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف تحلیل و نقد شبهه وجود اصطلاحات فلسفی - حکمی در نهج‌البلاغه به نتایج زیر دست یافت:

در شبهه وجود اصطلاحات فلسفی - حکمی در نهج‌البلاغه سه فرضیه وجود دارد:

الف. فرضیه اول مربوط به سید رضی است که بیان می‌کند که اصطلاحات فلسفی توسط سید رضی وارد نهج‌البلاغه شده است. در این رابطه با توجه به کاربرد این اصطلاحات (مخصوصاً سه اصطلاح الأین، کیفیه، الأزلیه) در مسئله توحید الهی مشخص گردید بین استدلال امام(ع) در این رابطه با فلاسفه متقدم و معاصر شریف رضی تفاوت اساسی وجود دارد و حتی تکیه‌گاه بحث‌های فلسفی نهج‌البلاغه با بحث‌های فلسفی جهان متفاوت است. علاوه بر مسئله فلسفی الهی یک سری مسائل علمی در نهج‌البلاغه وجود دارد که خلاف دیدگاه رایج عصر سید رضی است.

ب. فرضیه دوم مربوط به امام علی(ع) و حاکی از این است که اصطلاحات فلسفی در جامعه زمان امام(ع) متداول نبوده است؛ که باید اذعان نمود بنا بر عقیده بزرگان و عالمان آغاز فلسفه اسلامی همراه با ظهور اسلام بوده است و امام علی(ع) را آغازگر و بنیان‌گذار فلسفه اسلامی می‌دانند؛ زیرا او اولین کسی است که از کلام برهانی و استدلال‌ات عقلی در جهت اثبات فلسفه الهی بهره برده است و طبیعی است که به فراخور مخاطب و آشنایی آنها با این اصطلاحات، در جهت اثبات اصل توحید الهی از آنها بهره بگیرد.

ج. فرضیه سوم شبهه این است که زمان ورود اصطلاحات فلسفی از یونان به جامعه اسلامی به دوران عباسیان برمی‌گردد؛ زیرا در آن دوران علوم فلسفی و مفردات کلام و مباحث رؤیت خدا و عدل الهی مطرح بوده است. پاسخ این است که سابقه رواج مباحث عقلی و فلسفی در عراق منحصر به دوران عباسیان نیست بلکه به دوران عراق قبل از اسلام برمی‌گردد و در حقیقت عامل رواج مباحث فلسفی در عراق اشتیاق مسلمانان به مباحث عقلی و فلسفی بود؛ به همین دلیل امام علی(ع) در عصر خود برای تفهیم معارف اسلامی به مردم از علوم و اصطلاحاتی استفاده کرد که مردم با آن آشنایی داشتند. همچنین اصطلاحات فلسفی در سخنان پیامبر (ص) و کتاب‌های مقدس پیامبران وجود داشته است.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابراهیم السید، صبری. (۱۴۰۶). نهج البلاغه؛ نسخة جديدة محققة موثقة. الدوحة: دارالثقافه.
- ابن ابی الحدید. (۱۳۸۶). شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. القاهرة: دار إحياء التراث العربی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۸). لسان العرب. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- إسبر، محمدعلی. (۱۳۶۲). نهج البلاغه نبراس السیاسه و منهل التریبه. قم: بنیاد نهج البلاغه.
- امین، احمد. (۱۹۷۵). فجر الاسلام. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ----- (۱۹۹۷). ضحی الاسلام. مصر: مکتبه الأسره.
- تستری، محمدتقی. (۱۴۱۸). بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه. تهران: امیرکبیر.
- صلیبا، جمیل. (۱۳۶۶). فرهنگ فلسفی. مترجم: منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: حکمت.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (بی تا). بحار الأنوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بی جا: دار إحياء التراث العربی.
- جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۶۲). حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حاجی خانی، علی. (۱۴۳۳). أصالة نهج البلاغه من منظور الدراسة الموضوعیة الأسلوبیة. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- حاجی خانی، علی و بیدسرخی، علی. (۱۳۹۴). «بررسی و نقد شبهه‌ی دقت وصف و غرابت تصویر در نهج- البلاغه». مجله پژوهشنامه نهج البلاغه، شماره ۱۱، ۹۵-۱۱۳.
- حسن الاسدی، عادل. (۱۴۲۸). مع المشککین فی نهج البلاغه مناقشه للشبهات و المؤاخذات. بی جا: مکتبه العزیزی.
- زینی‌وند، تورج. (۱۴۳۱). «فی الدفاع عن نهج البلاغه و الرد علی شبهات الدكتور شوقی ضیف». مجلة العلوم الإنسانية. شماره ۴، ۹۱-۱۰۸.
- شایب، أحمد. (۱۹۴۵). الأسلوب دراسة بلاغیة تحلیلیة لأصول الأسالیب العربیة. مصر: مکتبه النهضة المصریة.
- شریفی، سید عبدالهادی. (۱۳۸۳). «نهج البلاغه: جمعه، مصادره، مناقشة التشکیک فی نسبتہ إلى الإمام علی (علیه السلام)». مجله المنهاج. شماره ۳۶، ۱۴۶-۱۶۵.

- طباطبایی، محمدحسین. (بی تا). **علی و فلسفه الهی**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فخر رازی، محمدبن عمر. (۱۳۸۴). شرح الإشارات و التنبیها (الفخر الرازی). تصحیح علیرضا نجفزاده. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فروخ، عمر. (۱۳۰۲). تاریخ الفكر العربی الی ایام ابن خلدون. بیروت. بی تا.
- فضل، صلاح. (۱۹۹۸). علم الأسلوب، مبادئه و إجراءاته. القاهرة: دارالشروق.
- قندوزی حنفی، سلیمان. (بی تا). ینابیع الموده. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- کاشف الغطاء، هادی. (بی تا). مستدرک نهج البلاغه. بیروت: مکتبه الاندلس.
- کرین، هانری و نصر، سید حسین. (۱۳۶۱). **تاریخ فلسفه اسلامی**. مترجم: اسدالله مبشری، تهران: امیرکبیر.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۳۰). **الکافی (دار الحدیث)**. قم: دار الحدیث للطباعة و النشر.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). **آموزش فلسفه**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). **مقالات فلسفی**. تهران: حکمت.
- ----- (۱۳۸۹). **سیری در نهج البلاغه**. تهران: صدرا.
- معارف، مجید. (۱۳۸۳). «روش های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه». **مجله مقالات و بررسی ها**. شماره ۷۶، ۱۳۵-۱۵۶.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۹۷۲). **فضائل امام علی (ع)**، بیروت: دار العلم للملایین.
- مفتاح، محمد. (۱۳۶۰). **حکمت الهی نهج البلاغه**. تهران: پیام آزادی.
- مفید، أبو عبدالله محمدبن محمد. (۱۴۱۳). **الإرشاد**. قم: مکتب الأعلام الإسلامی.
- نادم، محمدحسن. (۱۳۸۲). **خاستگاه فرهنگی سخنان امام علی (ع) در نهج البلاغه**. قم: نشر ادیان.